

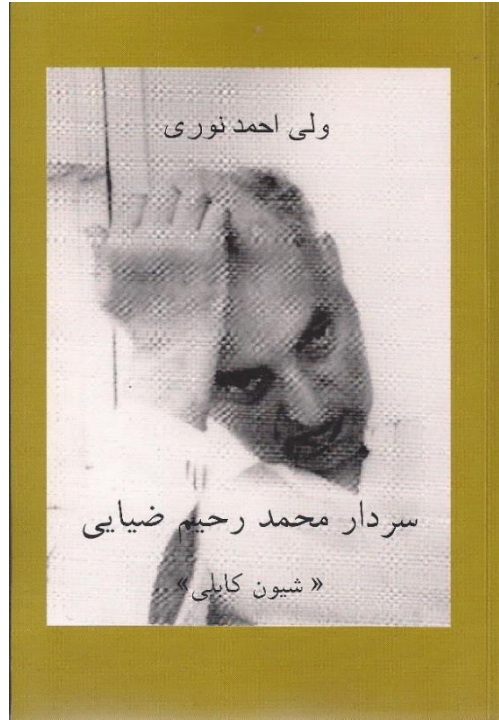


۲۰۱۶/۰۲/۱۵



م. عارف عزيز گذرگاه

معرفی یک کتاب  
"شیون کابلی"  
سردار محمد رحيم ضيایی



تألیف: ولی احمد نوری

صفحه بندی و صحافت: توريپيكي عزيز

تقریظ: سيد قاسم رشتيا

نویسنده نامدار و مؤرخ استوار افغانستان

چاپ: انتشارات باميان

اکتوبر ۲۰۰۳م

## نوشته محترم جناب سيد قاسم رشتيا

بعد از وفات تربت ما در زمين مجوي  
در سینه های مردم عارف مزار ماست

آشنایي مستقیم من با سردار محمد رحيم « شيون کابلي» پس از بازگشت او در ابتدای سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه بود. آنهم روي علايق خويشاوندي که باهمشیره او ازدواج کرده بودم. اما از بسيار پیش او را از روي گفتار ديگران به حيث يك جوان پرشور و پرماجرا می شناختم که باري در معامله ازدواج با يك دوشيزه از خانواده اشرف که دو نفر داوطلب همسري او بودند رقيب خود را با تفنگچه تهديد کرده بود. چون رقيب او فضل احمد خان<sup>۱</sup> کندک مشر<sup>۲</sup> از صاحب منصبان مقرب دربار اعلیحضرت امان الله خان بود، در اثر شکايت او سردار رحيم جان با وصف قربت نزديک با شاه، به يك ماه حبس رياضت محکوم شده بود و در سال های مابعد، از همين لحاظ در نقاط دور دست کشور به حيث حاکم محلي اعزام و از مرکز دور نگه داشته می شد. تا اینکه حبيب الله کلکانی تخت کابل را اشغال کرد و او مجبور به ترک وطن گرديد. و در آنجا هم با غلام نبي خان چرخي برای نجات کشور از سلطه کلکانی ها، همراه و همکار شد ولي اين مساعي به اثر عوامل سياسي بي نتیجه ماند.

زمانی که کابل از طرف سپه سالار محمد نادر خان و برادرانش فتح گرديد، سردار رحيم جان از تاشکند به کابل آمد تا اوضاع را مشاهده کند و اول در منزل پدر خود سردار محمد عمر خان اقامت اختيار کرد. ليکن اوضاع و حرکات بلاقيده او مخصوصاً ديد و بازديدش با هر قبيل مردم، طرف پسند پدرش نبود و می خواست او را با دستگاه جديد دولت آشنا و نزديک ساخته و شغلي و مقامي برای او جست و جو نماید. چنانچه باري او را با خود نزد شاه برد، اما در اولين برخورد طرفين، از هم رم کردند، سخنان بي پرده و آزاد سردار رحيم جان و مخصوصاً ازدواج او با يك دختر روس و ارتباط گذشته اش با غلام نبي خان « چرخي» همه، بدگمانی شاه را بیشتر می ساخت. با وصف اين با وعده تعيين يك وظیفه و اعطای يك مشيت پول بخششي او را مرخص نمود و نیز اجازه داد که خانم خود را به کابل بخواهد. اما يقيناً حرکات او تماماً زیر مراقبت قرار داشت.

سردار رحيم جان پس از آمدن خانمش که حامله بود، خانه پدر را ترک و به خانه همشیره بزرگ خود نقل مکان نمود و خانمش در آنجا دختری را به دنيا آورد که به نام (هما) موسوم گرديد. ولي وضع او روز بروز مشکل تر می شد. از يکطرف بيکاري و عدم مدرک معيشت، از طرف ديگر حالت اختناق آميز محيط او را به ستوه آورده، شکوه و شکايتش بالا گرفت. می گویند شاه هم از رفتار او به پدرش شکايت کرده و سردار بزرگ واضحاً به شاه گفته بود که :

«من مسئول اعمال، سخنان و حرکات اين پسر نمی باشم».

<sup>۱</sup> فضل احمدخان کندک مشر از قوم محمدزایی بوده و در عهد سلطنت اعلیحضرت امان الله خان در رأس قوای اعزامی افغانستان در بخارا جهت کمک با آن دولت علیه قوای شوروی اجرائی وظیفه کرده بود.

<sup>۲</sup> کندک مشر : یکی از رتب عسکری در افغانستان است که بعدها برایش کلمه پشتو ج □ □ ان انتخاب گرديد.

همانست که تعقیبات دستگاه امنیتی دولت به مقابل او شدت اختیار کرد و برای رهایی از این تعقیبات از خانه همشیره بزرگ به خانه ما اقامت گزین گردید و به فکر افتاد تا اولتر خانم و طفل نوزادش را از کشور خارج نموده، بعد خودش به فکر نجات خود بیفتد. چون در آن وقت ویژه خروج برای مسافریین لازمی نبود، خانم و طفل او بی سر و صدا با طیاره روسی جانب ترمز حرکت کردند و این وقت است که امر گرفتاری او صادر می گردد و بقیه داستان و فرار معجزه آسای او در متن رساله آمده است تکرار آن لزومی ندارد. اما یگانه کسی که اولتر از دیگران از این عزم او اطلاع داشت، من بودم. حتی خانم که همشیره او بود نیز از آن آگاهی نداشت.

آنچه از همه عجیب تر است رسیدن احوال رقتبار زندگی او در تبعیدگاه سایبریا است که از طرق غیر مستقیم به صورت شگفت انگیزی در سال ۱۹۴۳م در کابل به من و مرحوم نجیب الله خان توروایانا مواصلت کرد و ما دو نفر با اتفاق همدیگر موفق شدیم تا به وسیله مرحوم سلطان احمد خان سفیر کبیر افغانستان در ماسکو برای نجات او از آن تبعیدگاه مرگبار صرف مساعی نمائیم و این کوشش های بی شائبه از حسن اتفاق به نتیجه مثبت منجر گردید که اینک شرح آن زیر عنوان جداگانه به اطلاع خوانندگان رسانیده می شود.

## پیغامی از کمپ های کار اجباری سایبریا

با نزدیک شدن جنگ دوم جهانی (ستالین) رهبر اتحاد جماهیر شوروی در جمله تدابیر احتیاطی، تمام خارجیانی را که به قسم پناهگزیین در حواشی سرحدی اتحاد شوروی اقامت داشتند، اولاً در ماسکو جمع نموده و با آغاز جنگ آنها را برای کار اجباری به سایبریا تبعید نمود که در شرایط بسیار مشکل زیر نظر نظامیان روسی برای قطع جنگل ها و امور ساختمانی بکار وا داشته می شدند. و در میان آنها چندتن افغان نیز شامل بود که به دلایل مختلف در خاک شوروی پناهگزیینی اختیار کرده بودند. یکی از این افراد «محمد رحیم ضیایی» پسر سردار محمد عمر خان و نواسه امیر عبدالرحمن خان فقید بود که چنانچه ذکر شد در دوره نادرشاهی در اثر داشتن افکار مخالف دولت پیش از آنکه گرفتار گردد به ترکستان روسی فرار نموده و در تاشکند اقامت داشت و اینک پس از جدا کردن از خانم و دخترش، به کمپ های وحشتناک کار اجباری سایبریا اعزام گردیده بود. نامبرده مثل سایر تبعید شدگان از ثقلت کار و قلت غذا و شرایط دشوار صحتی که بیست نفر یا بیشتر در یک اطاق بدون فرش و بدون بستر مانند حیوانات زندگی نموده و از اول صبح تا عصر، یک بند در هوای آزاد اغلباً تحت صفر بکار گماشته می شدند. صحت جسمی خود را کاملاً از دست داده و پس از مدتی به یک اسکلیت زنده تبدیل گردیده بود. اما معنویاتش مثل گذشته قوی بوده و این همه مشقات را با بردباری و خونسردی تحمل میکرد.

از قضا زمانیکه پس از داخل شدن امریکا به جنگ، شوروی و ایالات متحده امریکا با هم متحد گردیدند، بنا به خواهش ستالین کشتی های امریکایی گاهگاهی از راه آبناهی بیرنگ و بحیره موره نسک به بنادر شمالی سایبریا لنگر انداخته بعضاً برای باشندگان کمپ های کار اجباری مواد غذایی و ادویه می رسانیدند.

در یکی از این لنگر اندازی ها از عمله طبی کشتی امریکایی خواهش بعمل آمد تا مریضان کمپ هارا معاینه و تداوی نمایند. در جمله این مریضان که در اطاق مانده و قدرت کار را نداشته اند، یکی هم محمد رحیم ضیایی بود که حالت نقاهت او مورد توجه خاص هیأت طبی امریکا قرار گرفت. از او توسط ترجمانی که با آنها همراه بود به زبان روسی پرسیدند که به چه چیز بیشتر میل دارد و احتیاج آنرا در وجود خود زیادتیر احساس می نماید. او به انگلیسی جواب

داد «پیاز و سگرت». اطبای امریکایی درک کردند که این شخص باید کدام خارجی باشد و فردای آن یکی از اعضای هیأت امریکایی مقداری پیاز و چند قطعی سگرت برای او آورد. این دفعه محمد رحیم در چند جمله به زبان انگلیسی خود را معرفی نموده گفت که افغان است و خواهش کرد تا اگر بتواند احوال او را به یکی از دو نفری که نام های آنها را قبلاً روی پارچه کاغذ باطله نوشته بود، در کابل برسانند. نام ها عبارت بودند از (نجیب الله خان) و (سیدقاسم رشتیا)، اینرا گفته در حالیکه محافظین متوجه نبودند کاغذ را به جیب طبیب امریکایی داخل کرد.

## محفل دیپلماتیک در سفارت امریکا در کابل

از این جریان مدت ها گذشت. زمانیکه در سال ۱۳۲۲ هـ ش/ ۱۹۴۳ م رهايشگاه دائمي سفارت امریکا در کابل (۲) افتتاح گردید شارژدافیر امریکا به نام مستر چارلز تیئیر (Mr. Charles TEYER) دعوتی در عمارت جدید سفارت ترتیب داده بود که در آن عده ای از مأمورین عالی رتبه دولت و نمایندگان جراید و کوردیپلماتیک اشتراک داشتند. چون در همان روزها اولین نشریه افغانی به نام «کابل تایمز» به زبان انگلیسی در کابل انتشار یافته بود، من به حیث مدیر عمومی نشرات وزارت مطبوعات چند نسخه آنرا با خود آورده بودم تا به بعضی از سفراء توزیع نمایم. شارژدافیر امریکا که شخص خوش مشربی بود خواهش کرد روی مجله این جمله را برای او بنویسم: «اولین شماره اولین نشریه انگلیسی زبان افغانستان به اولین شارژدافیر اولین سفارت ایالات متحده امریکا در کابل اهداء شد.» من مضمون را مطابق فرمایش او نوشته و امضاء کردم، همینکه امضای مرا دید دفعته فریاد برآورد: شما سید قاسم رشتیا هستید؟ گفتم بلی! کمی مکث نموده بعد گفت من برای شما پیغامی دارم و از وقت ورودم به کابل در جست و جوی شما بودم. بعد برایم شرح داد که چگونه پیامی از یک محبوس افغان کمپ های کار اجباری سایبریا توسط یک طبیب امریکایی سلسلتاً به وزارت خارجه امریکا رسیده و قبل از حرکت او از واشنگتن به طرف کابل دو نام برایش داده شده بود تا آنها را به صورت محرمانه جست و جو نموده و احوال آن زندانی بیمار را برای شان برساند. و اینک بسیار خوشوقت است که یکی از آن دو شخص را پیدا کرده است. پس از شنیدن این گفتار که مایه تعجب عمیق من گردید، برایش گفتم که شخص دومی که در جست و جوی آن می باشید نیز در همین محفل موجود است. و شما حتماً با وی ملاقات هم کرده اید زیرا مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه می باشد. شاید در وقت ملاقات به نام او توجه نکرده باشید و یا اینکه چون اسم او بدون نام فامیلی یا تخلص به شما رسیده، تشخیص کرده نتوانستید. اینرا گفته هر دو متوجه نجیب الله خان گردیدیم، و من به سرعت خلص موضوع را به او گفتم. او نیز مانند من از این پیش آمد هم متعجب و هم خوش شده، گفت که من در سال ۱۹۳۸ میلادی ضمن یک سفر کوتاه در ماسکو سردار رحیم جان را دیده و با او آشنا شده بودم، از همین جهت نام مرا در پیام خود ذکر کرده است. بعد قرار گذاشتیم که بعد از رفتن سائر مدعوین ما سه نفر درین باره صحبت نمائیم. البته هر دوی ما می دانستیم که حکومت فعلی (تحت صدارت سردار محمد هاشم خان) هرگز حاضر نخواهد شد در مورد چنین شخص به مقامات شوروی مراجعه نماید. به هر صورت زمانی که با

۲ سفارت امریکا در کابل در سال ۱۹۴۲ تأسیس گردیده بود، اما افتتاح رهايشگاه اول آن که منزل احمدعلي سلیمان بود درین وقت صورت گرفت.

آقاي (تي یر) تنها شدید قضیه را بار دیگر از زبان او تا جایی که در یادداشت وزارت خارجه آمریکا قید شده بود شنیدیم و سپس نجیب الله خان با الفاظ دیپلماتیک از شارژدافیر جویا شد که مقامات امریکایی درین مورد چه قسم مساعدتی نموده می توانند. آقاي (تي یر) طوری که انتظار می رفت از هر قسم اقدام مزید ولو رساندن جواب پیام مذکور باشد، شانه خالی نموده عذر آورد که مناسبات امریکا و شوروی به مراحل مقدماتی قرار داشته و او اجازه هیچ گونه اقدامی را که معنی مداخله در امور داخلی روسیه را بدهد بخود نمی دهد. بر علاوه رفت و آمد کشتی ها هم مرتب و دائمی نیست و افزود که من فقط وظیفه خود را نظر به هدایت حکومت متبوع خویش اجراء نمودم، باقی مربوط به شماسست که برای نجات يك تبعه خود چه اقدامی را روی دست می گیرید. من و نجیب الله خان با او وداع کرده وعده دادیم که موضوع را افشاء نکنیم و تنها در جست و جوی راهی برای چاره جوئی این موضوع باشیم.

واقعاً هرچه فکر کردیم راهی موجود نبود، نجیب الله خان نسبت به موقعیت خود در وزارت خارجه از هر قسم اقدام مستقیم معذرت خواست و وعده داد که فعلاً موضوع را به حکومت اطلاع نخواهد داد. باز هم بخت با ما یاری کرد، چون سردار سلطان احمد خان سفیر افغانستان در ماسکو برای کار رسمی به کابل آمد و ما تصمیم گرفتیم تا موضوع را با او در میان بگذاریم. باز هم در این اقدام من تنها بودم و نجیب الله خان ترجیح میداد که من به تنهایی با سفیر موصوف درین باره گفت و گو نمایم. بنا بر آن بدون فوت وقت به منزل ایشان در باغ علیمردان رفتم و زمانی که تنها شدید قضیه را برای او باز گفتم و کمک او را محض از لحاظ يك افغان تقاضا نمودم. در اول بسیار مردد بود و می گفت من سفیر همین حکومت هستم، چگونه بدون اطلاع و اجازه اولیای امور حکومت در چنین معامله باریک اقدام کرده می توانم. چون می دانستم که سلطان احمدخان شخص منور و از هواخواهان قدیم نهضت مشروطیت عصر امانی می باشد، به جرئت در زمینه اصرار نمودم.

بالاخره گفت: من رحیم جان را می شناسم، شخص روشنفکر، آزادخیال و وطنخواه است. توکل به خدا کوشش بشری را برای نجات او خواهم کرد. ولی باید موضوع فقط میان من و خودت باشد. حتی به نجیب الله خان هم ازین وعده من چیزی نگوئی، روی این موافقه از هم جدا شدید (البته نجیب الله خان تا آخر داخل این راز باقی ماند). سلطان احمد خان بر حسب وعده طوری که خودش در سال های بعد برایم گفت در اولین ملاقات با ستالین که در بازگشت برایش میسر شد پس از ختم مسائل اصلی این موضوع را به ستالین یاد آوری نموده و نسبت به مریضی شدید سردار رحیم جان خواهش پس خواستن او را از سایبرییا نموده بود که بلا فاصله به طوری که در این رساله ذکر است عملی گردید و سردار رحیم جان یا به قول شما محمد رحیم ضیایی «شیون کابلی» مدت بیش از چهل سال دیگر موقع یافت تا آثار گرانبهای علمی، فرهنگی و ادبی از خود به یادگار بگذارد.

## از لاهوتی شاعر وارسته و نامدار ایران

### به شیون کابلی

خانه ام روشن از آن خامه پرتو فگن است

چمن اندر چمن اندر چمن اندر چمن است

نامه دوست رسیده است و اطاقم چمن است

خط از او، کاغذ از او، پاکت از او، شعر از او

نامه خود گفت کزان طوطي شکر شکن است  
این عجب نیست که روي سخن او بمن است  
دل که دل نیست، پدر سوخته گویا چدن است  
سایه ظلم بر افتاده برآن چون کفن است  
گلشن ما که کنون لانه زاع و زغن است

نام ناخوانده، از آن عطر و حلاوت که در اوست  
من زمین سخن، او مهر درخشان سخن  
عجب این است که از گرمي آن آب نشد  
من و او هر دو ز گلزار حیاتیم، ولي  
اي خوش آندم که شود خانه آزادي و بخت

شیون! آنروز شود شادي مطلق، آري  
خندد آن دیده که بکشاده بروي وطن است

\*\*\* \*\*

این کتاب را از آدرس های ذیل بدست آورده می‌توانید:  
■ از آدرس "انتشارات بامیان"  
■ از آدرس مولف کتاب

آدرس ها

■ انجمن فرهنگ افغانستان  
Association de la culture Afghane

لیموژ – فرانسه ۲۰۱۶/۰۲/۰۵  
انتشارات بامیان

Les Editions Bamiyan  
۱۸, rue Rhin et Danube  
۸۷۲۸۰ Limoges  
tel : ۰۵ ۵۵ ۳۵ ۹۶ ۰۱

Email : [cultureafghane@free.fr](mailto:cultureafghane@free.fr)

■ آدرس ولی احمد نوری مؤلف کتاب:

۱۴۱, RUE R.LOSSERAND ۷۵۰۱۴ PARIS France  
Email : [spineghar@gmail.com](mailto:spineghar@gmail.com)